

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

ادعوك يا سیدی بلسان قد اخرسه ذنبه رب

انا جيك بقلب قد اوبقه جرمه

خدایا من تو را می خوانم با زبانی که گناه او

را الکن و لال نموده است زبان را گناه از کار انداخته.

وقتی زبان الکن بشود و لال بشود از کار می افتد

حرکت نمی کند کلمات از زبان خارج نمی شود

مفهوم برای کلمات نیست من تو را با این زبان



می خوانم زبانی که گناه او را لال نموده است حالا

منظور حضرت سجاد از این فقره چیست؟

رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه، خدایا من

مناجات می کنم با تو با قلبی که جرم و جنایت آن قلب

را می رانده و به هلاکت انداخته، هلاک کرده. جنایت

موبقه یعنی مهلکه، ایباق به معنای اهلاک است. چون

انسان با قلب که با خدا صحبت نمی کند صحبت

ظاهری با زبان است دعا با زبان ظاهر انجام می شود

ولی انسان با قلب با خدا مناجات می کند آن دعای باطن

به مناجات تعبیر می شود منتهی مناجاتی که از قلبی

برمی خیزد که آن قلب هلاک شده و از بین رفته، دیگر

آثار حیات در او نیست.

خب این دو فقره ای که با هم ارتباط دارند، به

نظر می رسد که فقرات قبل در سال گذشته تا

حدودی نسبت به آن صحبت شد که می فرماید «و

حَبِّي لَكَ شَفِيعِي الْيَك» محبت من به تو شفیع من به

سوی تو است، کمک کار من به سمت و سوی تو

است. محبت من شفاعت می کند مرا نزد تو و اگر من

محبت تو را نداشتم شفیع نداشتم که آن شفیع را در

نزد تو عرضه بدارم و معنای شفاعت خب قبلا صحبت شد «و انا واثق من دلیلی بدالاتک» من وثوق دارم اطمینان دارم این وثوق خیلی معنای آن معنای عجیب است خیلی عجیب است هرچه انسان راجع به این فقره، بخصوص آن کسانی که خود را در سیر و سلک و مکتب بزرگان احساس می کنند باید به این فقره ی حضرت سجاد توجه کنند و همین طور سر خود را پایین نیاندازیم و به مطالب روزمره دلخوش نکنیم و به هر صورت و به هر جهت خود را سرگرم نکنیم، نه! باید سالک و آن کسی که به دنبال مکتبی هست و قدم می زند آن وثوق را در راهش بیابد اگر نیافت برود جای دیگر، معطل نکند خودش، حالا ببینیم فردا چه می شود؟ شاید بعدا فرجی بشود بعدا فتح بابی بشود بعدا مطلب روشن بشود.



یک وقتی یک کسی با یک نفر صحبت می کرد، یکی از دوستان که الان هم حاضر است شاید من این مطلب را بگویم ایشان در نظر بیاورد، با یک شخصی صحبت می کرد و او می گفت آقا بیا این جا، بیا این جا، شما این جا باش تا بعدا بفهمی که حق کجاست؟ شما فعلا بیا تا بعدا بدانی متوجه می شوی، هی آن می گفت حالا اگر من آمدم و بعد متوجه نشدم چکار کنم؟ نه تو بیا، این هم گفت حالا تو بیا، اگر قرار بر آمدن بدون دلیل است خب تو بیا، این چه دلیلی است که داری به من می گویی حالا بیا بعد می فهمی؟ الان این سبب نرسیده شما بیا و صبر کن که بعدا این سبب برسد، خب حالا اگر سبب از درخت افتاد کرم افتاد، دلیل انسان باید داشته باشد حساب و کتابی باید در کار باشد.

حضرت سجاد می گوید بابا این حرفها را بریز دور این حرفها به درد پای منقل می خورد و به درد قهوه خانهها می خورد و به درد شعبده بازیها می خورد. باید وثوق داشت اطمینان داشت انسان وقتی که راهی را می رود اطمینان باید داشته باشد این

آبی که الان در دست من است اگر شبهه داشته باشد  
بر این که آب آلوده است اگر من بگویم ان شاء الله  
عیب ندارد می خورم و بعد مطلبی پیش آمد خدا پدر  
من را درمی آورد، این طوری نیست قضیه، خیلی ما  
مطلب را شل گرفتیم و دین خدا را سرسری گرفتیم  
و امام زمان را به بازی گرفتیم و پیامبر را دستاویز و  
ملعبه‌ی خواست‌های خودمان قرار دادیم. حالا بیایم  
بعد یک چیزی می شود حالا بیا در این مجلس حالا  
بعد می فهمی، حالا از این پیروی بکن بعدا متوجه  
می شوی، حالا بین چقدر افراد آمدند دور و برش!  
این آدم‌هایی که آمدند همین طوری آمدند؟ نه!  
آمدند! نگاه کن، چه صف جماعتی، چه جلسه‌ای،  
چه افرادی دور و بر هستند خب تو هم بیا دیگر، نگاه  
به این جمعیت بکن تو هم بیا، بالاخره این‌هایی که  
آمدند بی حساب که نیامدند تو هم بیا، هان؟ این دلیل  
شد این برای انسان حجت شد؟

بله مردم به این مقدار بسنده می کنند به همین

مقدار مردم توجه می کنند و دیگر به سایر آن مطالب

چشم نمی اندازند ولی در مکتب تشیع پایه و اساس

بر حق است پایه و اساس بر علم است بر یقین است.  
در همان سنه‌ای که آن مسائل ایران اتفاق  
افتاده بود و جریانات انقلاب و این‌ها بود یک روز  
خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری آمده بود پیش  
مرحوم آقا رضوان الله علیه و گفت که من قصد دارم  
بروم در خارج آن زمان مرحوم آیت الله خمینی  
رحمة الله علیه در خارج بودند و با ایشان ملاقات  
کنم و از آن جایی که مرحوم آقا رضوان الله علیه در  
متن و در بطن این مسائل بودند در سال‌های گذشته،  
در همان سنوات ۴۲ خورشیدی، همین طور آقای  
مطهری با ایشان [مرحوم آقا رضوان الله تعالی

علیه] ارتباط داشتند، می‌آمدند و می‌رفتند، هفته‌ای یک مرتبه ملاقات داشتند، از بعضی از مسائل مرحوم آقا سر درآورده بودند، از خط و خطوط فکری ایشان طبعاً اطلاع حاصل کرده بودند، از کیفیت مرام و افکار و نهج ایشان و خب از آن طرف هم مرحوم آقای مطهری می‌خواست این مسائل بر طبق مبانی اسلام پیش برود و مسائل اسلامی در آن رعایت بشود، خب ایشان روی این اصل در این قضایا وارد شده بود، طبعاً نمی‌توانست وجدان خود را بدون در نظر گرفتن مبانی مرحوم آقا راضی نگه دارد و می‌خواست مسائلی که مورد نظر مرحوم آقا هست، در آن زمان، آن مسائل را هم در نظر بیاورد و منتقل کند به مرحوم آقای خمینی و طبعاً آن حرکتی که ایجاد شده و آن مسیری که پیش آمده حتی الامکان در همان مسیر صحیح قرار بگیرد دیگر، این مبانی در آن رعایت بشود.

آمد پیش مرحوم آقا و عرض کرد من می‌خواهم این که می‌گویم عرض کرد تعمداً می‌گویم چون ایشان شاگرد سلوکی مرحوم آقا بود من



می‌خواهم به خارج بروم شما آیا مطلبی ندارید که من به ایشان منتقل کنم؟ مرحوم آقا چند مطلب به ایشان فرمودند که این مطالب را منتقل کنید و نسبت به آن‌ها هم مرحوم آقای خمینی ترتیب اثر دادند، مشخص بود در مطالب و نامه‌ها که ایشان به آن‌ها ترتیب اثر دادند، یک مطلب آخر همه‌ی آن‌ها اضافه کردند، گفتند از همه‌ی این‌ها گذشته، شما این مطلب را به ایشان بگویید که این ازدحام و این استقبال و این حرکتی که از مردم نسبت به شما الان به وجود آمده است این بر اساس تفکرات و بر اساس نگرش و دیدگاه خود مردم است، شما در مسائلی که در پیش می‌گیرید همیشه بر اساس علم و یقین حرکت کنید نه بر اساس خواستگاه مردم، حالا امروز مردم فرض کنید که این‌ها به انسان روی می‌آوردند لعل این که فردا یک قضیه پیش بیاید و پشت کنند، حرکت و استقبال و مرامی که شما در پیش می‌گیرید بر اساس علم و یقین خودتان باشد و بر اساس جزم باشد حال بر این اساس خب انسان مردم را هم حرکت می‌دهد مردم را هم روشن می‌کند مردم را

هم باز می‌کند مردم را هم دارای بینش می‌کند نه این  
که اصل و پایه در حرکت، استقبال مردم باشد.

یک جمعیت انسان می‌بیند یک خورده نیشش  
باز می‌شود به به امشب در مجلس ما صد نفر شرکت  
کردند به به چه خوب! اسلام تقویت شده صد نفر  
آمدند بشماریم یک دو سه چهار بشماریم ببینیم چند  
نفر هستند؟ فردا می‌شوند هفتاد نفر نگاه می‌کنیم ای  
داد بیداد! اسلام ضعیف شد سی نفر کم شدند، شب  
دیگر می‌شوند شصت نفر خیلی ضعیف‌تر شد، تا  
این‌که شب ما بیایم در این‌جا و دعای ابو حمزه  
بگوییم و ببینیم سه یا چهار نفر هستند فاتحه مع  
الصلوات! اسلام از بین رفت، یک فاتحه بگذاریم و  
یک قهوه و خرمایی هم پخش کنیم اسلام دیگر  
نیست، در جلسه‌ی ما سه یا چهار نفر آمدند

پس دیگر اسلام از بین رفته، این طور درست است؟ اگر اشتباه می‌کنم بفرمایید درست است‌ها! اگر خطا عرض می‌کنیم .... یعنی درست خطایی گفتم، منظورم این است. بله؟

نه! امیرالمومنین آن وقتی که در خیبر را کند و چشم همه از حدقه درآمد و همه به دور او آمدند و هلله کشیدند و مخالف و موافق، با آن وقتی که طناب بر گردنش انداختند وای وای وای آدم به ظاهر می‌گوید به ظاهر می‌گوید، چندی پیش شنیدیم یکی از همین آقایانی که در یک انتخاب شکست خورده بود ایشان فرمود اکثریت در اسلام همیشه بر باطل بوده است، دست شما درد نکند! خیلی ممنون! شما که فاتحه‌ی همه چیز را خواندید عزیز من، پس بنابراین اگر شما هم انتخاب می‌شدید شما هم بر باطل بودید چون شما هم .....! ببینید این که می‌گویم دقت کنید، برای این دارم می‌گویم، برای این دارم می‌گویم، این که می‌گویم حواس باید جمع بشود برای این دارم می‌گویم که یک روزی برای ما نیاید که وقتی در یک رأی‌گیری حریف بر ما غلبه

می‌کند آسمان بر مغز ما کوبیده بشود و از هستی  
ساقط بشویم، غلبه می‌کند که می‌کند، امروز او غلبه  
می‌کند فردا ما غلبه می‌کنیم، چنین است رسم سرای  
درشت گهی پشت بر زین گهی زین به پشت حالا  
فعلا زین بر پشت شده، تا حالا بر خر مراد سوار  
بودی خیال می‌کردی مسئله‌ی دنیا بر یک محور  
می‌گردد ولی نه! چرخ روزگار همیشه در چرخش  
متفاوت است. یک روز به این طرف و روز دیگر به  
طرف دیگر برمی‌گردد. اسلام هم سرجایش است به  
جان خود سرکار فیض آثار و جان بنده قسم، هر دو،  
که نه اسلام تکان خورده از این رأی و از این مسائل  
و نه امام زمان از جایش تکان خورده و نه پیغمبر  
عوض شده و نه دین تغییر پیدا کرده است، نه بابا! تا  
دیروز چهار نفر دنبال ما بودند حالا یک نفر دو نفر  
دنبال ما هستند چهار نفر شدند دو نفر، فقط همین  
طوری دیگر نشده، مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده، هر  
اتفاقی افتاده در این نفس اتفاق افتاده، هر اتفاقی که  
افتاده این‌جا اتفاق افتاده.

این است که انسان باید همیشه در مسیرش

و ثوق داشته باشد و ثوق داشته باشد اطمینان داشته باشد اگر امروز من خطایی کنم و ثاقت و اعتماد نباید از بین برود، من خطا کردم به راه چه ارتباطی دارد؟ به مسیر چه ارتباطی دارد؟ حالا چون امروز آقا آمده این اشتباه را کرده این خطا را کرده ما بلند شویم برویم پی کارمان! کدام کار؟ یک روز من کارم درست است یک روز اشتباه است، کار درستم را به همه اعلام می‌کنم کاری که اشتباه می‌کنم در خودم نگه می‌دارم به کسی هم نمی‌گویم اگر بگویم که فاتحه‌ی همه چیز خوانده است دیگر، اسلام از بین می‌برد! اگر کار خطایم را بگویم دیگر اسلام از بین رفته.

امام سجاد علیه السلام در سال گذشته عرض

شد خدمت دوستان فرمودند باید انسان نسبت

به مسائل وثوق داشته باشد آن وثوق است که  
مسیر انسان را تعیین می‌کند، آن تعیین کننده وثوق  
است نه کاری که شما دارید انجام می‌دهید، شما اگر  
بدون وثوق برای امام حسین جلسه بگیرید فایده  
ندارد، شما اگر در یک مجلسی می‌روید که شک  
دارید [به] انعقاد این مجلس، مجلس مجلس هنر و  
رقاصی که نیست، نه! مجلس ذکر است مجلس  
نصیحت است مجلس تبلیغ است مجلس ذکر  
سیدالشهدا و مجلس ائمه است، مجلس این است،  
صحبتی که می‌شود این است، آن آقای که دارد بالای  
منبر صحبت می‌کند از این حرف می‌زند. ولی در آن  
مجلسی که می‌روید شک دارید آیا این انعقادش  
مورد رضای خدا هست یا نه؟ نباید بروید، آقا آن  
منبری دارد از سیدالشهدا می‌گوید، منبری بگوید،  
منبری دارد از سیدالشهدای مغز خودش می‌گوید نه  
سیدالشهدای ۱۲۰۰ سال پیش، از سیدالشهدای نفس  
خودش دارد برای مردم حرف می‌زند، سیدالشهدایی  
که آن روز دنیا بر وفق مراد و خم ابروی ما بگردد آن  
سیدالشهدا ارزش دارد ولی اگر سیدالشهدایی که بر

خلاف ما حرکت بکند دیگر فایده ندارد، منبر هم برای او نمی‌رویم جلسه هم تشکیل نمی‌دهیم، نمی‌دهیم.

آن روزه‌ای که خوانده می‌شود آیا آن روزه روزه‌ای است که در مسیر و راه است و مورد رضا است؟ آن ارزش دارد آن نور دارد نور دارد بها دارد انسان می‌رود می‌نشیند احساس می‌کند احساس دیگری به او دست می‌دهد قلبش باز می‌شود ولی نه! اگر روزه‌ای باشد که حساب‌های دیگری در آن رعایت شده باشد آن روزه چیست؟ آن روزه روزه‌ای است که ارزش ندارد روزه‌ای باشد که برای مقابله‌ی با فلان مجلس دیگر تشکیل شده، آن روزه فایده‌ای ندارد آن سیدالشهدا سیدالشهدای نفس سرکار است نه سیدالشهدای واقعی و نه سیدالشهدای حقیقی، آن سیدالشهدا سیدالشهدای مجاز و اعتبار است نه سیدالشهدای حق و واقع. و اگر انسان کار خلاف انجام می‌دهد ولی اعتماد دارد بر صحت آن کار، آن عمل خلاف او را جلو می‌برد جلو می‌برد، ببینید چقدر دقیق است؟ عرفان آمده

صاف کرده پاک کرده آسان کرده آسان کرده! بابا این

سفرهای که پهن شده بین





سفره‌ی آن درست است بیا بنشین سر آن، خیالت  
هم جمع، راحت، بی خیال.

ولی اگر شک داری نیا، گول مردم را هم نخور  
اصرار رفیقت هم در تو اثر نگذارد و سوسه‌ی افراد  
هم در تو اثر سوء نگذارد، بیا بیا برویم در این مجلس  
بیا برویم یک چیزی بعدا می‌بینی! نیا نرو و ایستا آقا،  
برای چه بروی؟ نیایی از دست می‌رود ها، دیگر  
گیرت نمی‌آید! بگو نمی‌خواهم گیرم بیاید. شُل نده  
قضیه را، بند را نباز و بند را آب نده. هر قدمی که  
می‌خواهی برداری در آن قدم باید یقین داشته باشی  
[اگر داری] بردار، یقین نداری برنदार و بایست و  
بدان که اگر ایستادی برای تو حرف درمی‌آورند،  
پشت

سرت حرف درمی آورند، چرا برای تو حرف درمی آورند؟ نه این که تو آمدی و مخالف با مسیر حرکت کردی چون مخالف با نیت حرکت کردی، برای این برای تو حرف درمی آورند.

حالا که مخالف با نیت است تو مخالفت کن و بیا دنبال من چرا من پیام دنبال تو؟ اگر حق است خوب دلیل بیاور، نوکرت هستیم مخلصتم هستیم، اگر قبول نکردیم آن گاه اعتراض کن و اگر دلیل نداری و بنا بر آمدن است خوب تو بیا دنبال من چرا من پیام در این مجلس؟ تو بیا در آن جایی که من می روم، ما هم می گوئیم نیایی از دستت می رود نیایی، فلان، این چیزها، ده تا هم اضافه می کنیم ضرب در ده، یک ساعت هم نوار می گذاریم از دستت می رود نمی دانم بیچاره می شوی چه می شوی فلان می شوی ما هم بلدیم دیگر، شاید بیشتر هم بلد باشیم، هان؟ بیا تو هم بیا، فردا می بینی اخم کردند! چه شد؟ چون نیامدیم در مجلس باید اخم بکنی؟ خوب نیامدیم که نیامدیم حالا من می خواهم این توفیق از دستم برود به تو چه مربوط؟ تو برو تو برو این توفیق را پیدا کن

تو برو نصیبت را بگیر تو برو حطت را ببر بنده  
نمی خواهم این حظ را ببرم، چرا به من اخم می کنی؟  
چرا دیگر سلام نمی کنی؟ چرا دیگر در خانه ات راه  
نمی دهی؟ چرا دیگر طرد می کنی؟ و و و و و

چرا؟

چون یک توفیقی از من سلب شده خب سلب شده که شده، برای این که یک توفیق از من سلب شده توجه کنید رفقا، این حرف‌هایی که دارم می‌زنم روی آن بروید فکر کنید ببینیم ما کجای کار هستیم این توفیقی که از من سلب شده باعث شده تو این عکس العمل را نشان بدهی؟ بابا روزی هزار تا از این توفیق‌ها یک مجله داشتیم روزی هزار تا توفیق از ما سلب می‌شد، این کار را انجام نمی‌دهیم چرا طوریت نمی‌شود؟ چرا ناراحت نمی‌شوی؟ نماز صبحمان قضا می‌شود تو به من سلام نمی‌کنی؟ نه بابا کاری نداری، من امروز نماز صبحم قضا شد، آقا مسئله‌ای نیست قضایش را به جای بیاور مسئله‌ای نیست دعوا که نداریم. آقا من نماز ظهر و عصرم را موقع مغرب دارم می‌خوانم خب خوب بود که موقع ظهر انجام می‌دادی، مرحوم آقا فرمودند ظهر را ظهر بخوان عصر را هم عصر بخوان تأخیر نیاندازید اول ال [وقت] رضوان الله و آخر الوقت غفران الله داریم، ولی جواب سلام می‌دهی اخم نمی‌کنی مسئله‌ای

نیست. آقا من در فلان جا شرکت کردم و یک غیبت کردم آقا فلان شد ببخشید فلان شد این حرفها خوب برو توبه کن کار حرام انجام دادیم ولی می بینی سلام هست. می فهمی؟ هی دارم می روم بالا غیبت حرام است یا حلال است؟ نماز صبح قضا می شود اخم و تخم در کار نیست التفات کردید نماز ظهر و عصرمان را دم غروب آفتاب می خوانیم اخم و تخم در کار نیست غیبت می کنیم در فلان مجلس، اخم و تخم در کار نیست کارهای خلاف دیگر می کنیم اخم و تخم در کار نیست.

اما همین که این مجلس نیایم این توفیق فوت می‌شود، یک مجلس، شرکت در مجلس مستحب است یا واجب است؟ مستحب است دیگر، فوqش دیگر، حالا ما می‌خواهیم این مستحب را ترک کنیم گناه کردیم؟ فردا می‌بینیم ابروها رفت یک طرف، یکی از آنها رفت زاویه‌ی هشتاد درجه یکی از آنها رفت شصت و پنج درجه، یک منحرفه بعد منحنی شدند بعد نمی‌دانم زاویه‌ها کج و کوله شد و نمی‌دانم.... چه شد بابا؟ یک مستحب را ترک کردیم ما که دعوا نداریم، این که دیگر....؟ پس فردا مستحب ترک شد رو این طرف شد گردن نود درجه رفت به آن طرف، پس فردا سلام و شروع شد! چیست آن‌ها همه آقا؟ بازی! همه‌ی این مطالب به نفس دارد برمی‌گردد نه به نماز برمی‌گردد نه به روزه برمی‌گردد نه به خدا برمی‌گردد نه به پیغمبر، می [فهمید] دارم چه عرض می‌کنم؟ عرض می‌کنم تمام ارتباطات ما همه مال نفس است خدا را ما می‌کشانیم برای این که آن نفس را ارائه بدهیم در قبال مردم و خود را و آن منویات را برای مردم نیکو جلوه

بدهیم، چاره‌ای نداریم از این که از خدا و پیغمبر مایه بگذاریم چاره‌ای نداریم از این که از شرع و اسلام و دیانت و امام زمان مایه بگذاریم چون چاره نداریم مایه می‌گذاریم و الا ما با امام زمان کاری نداریم با پیغمبر کاری نداریم با خدا و دین کاری نداریم.

ولی اگر آمدیم و عملی را که می‌خواهیم انجام بدهیم از روی وثاقت [باشد] وثوق داریم خودمان را گول نمی‌زنیم، گول نزدن یعنی چه؟ یعنی می‌گویند آقا این کاری که شما انجام می‌دهید آیا روی آن فکر کردید؟ می‌گویید بله فکر کردم، آیا درست است؟ بله درست است خب بیا صحبت کنیم باشد می‌آییم صحبت می‌کنیم ما حرفی نداریم مطلب را ارائه بدهیم ادله را ارائه بدهیم، نه حالا باشد برای فردا، فردا که می‌شود خب حالا وقت ندارم کاری دارم می‌آیم، پس چیست قضیه؟ حالا باشد یک روز دیگر، حالا باشد یک روز دیگر، نه! این حالا باشد یک روز دیگر حالا وقت ندارم حالا ببینیم بعد چه می‌شود این حکایت از چه مسئله‌ی باطنی می‌کند؟ حکایت می‌کند یک جای این قضیه ایراد دارد یک



جای این قضیه اشکال دارد، دیگر انسان نمی‌تواند  
بین خود و خدای خود راست باشد چون مکتب



امیرالمومنین همیشه صاف است.

آیا يك حکایت تاریخی شما سراغ دارید در جایی

نوشتند که شخص آمده پیش علی، یا علی فلان کاری که

تو می کنی اشتباه است بیا با هم صحبت کنیم؟ برو

حالا بعد فکرش را بکنم بعد بیایم! اگر کسی خوانده

بباید بگوید. یکدفعه یکی بیاید پیش امام صادق و به

امام صادق بگوید آقا این مطلبی که شما می گوید این

مکتبی که شما آوردید آن چه که در مقابل ابوحنیفه کذا

و کذا لعنه الله علیه و علی من تبعه و علی مؤیدیه الی یوم

القیامه این مکتبی را که شما آمدید و ارائه کردید در آن

نقصان است در آن اشتباه است؟ حضرت بگوید بلند

شو برو پی کارت! داری به من ایراد می گیری؟

خجالت نمی کشی؟ من، پسر رسول خدا، نشستی داری

به من ایراد می گیری؟ بلند شو برو! تو آدم هستی که من

با تو حرف بزنم؟ چه بوده برخورد آن ها؟ بیا جان من،

بیا بنشین، یا برو با فلان شاگرد من صحبت کن قانع

نشدی بلند شو بیا این جا، بوده یا نبوده آقایان؟ کسی

خلاف سراغ دارد؟ ولی خلفا چه بودند؟ آقا تو که بالای

منبر نشستی ای ابوبکر، تو لیاقت داری یا نه؟ بگیرد  
این مرتیکه را بزنی بیرونش کنی، خجالت نمی کشد  
آمده در این جا مقابل رأی مردم دارد اعتراض می کند!  
می زند بدبخت را لت و پارش می کنند و بیرونش  
می کنند. آن خدایی که داری می پرستی در عرش است  
یا در فرش است؟ می گوید آن خدا در عرش است  
می گوید پس بنابراین فرش خدا ندارد، می گوید این  
کافر است این مرتیکه زندیق شده ....! ببینید دو منطق  
را، آن منطقی که آمد در مقابل حق ایستاد منطق ابوبکر  
و عمر و این ها، منطقی است که آن منطق، منطق ندارد  
منطقی پشت و پناه او نیست، استدلال در ماورای او  
نیست حجت و دلیل در ماورای او نیست حجت و  
دلیل در ماورای او نیست.

خیلی عجیب است خیلی عجیب است!  
شنیدم بعضی ها گفتند نمی دانم گفتم به رفقا یا نه از  
همین معممین ما و به ظاهر مُبَلِّغ، که اصلاً این  
شورای سقیفه به نفع اسلام و به مصلحت اسلام  
بوده! که گفته خلاف بوده؟ چون یهود در آن موقع

می‌خواستند خلافت کنند و مسلمین جمع شدند و در مقابل آن‌ها خلافت را تثبیت کردند اسلام را تثبیت کردند و ابوبکر را بر سلطنت بر سلطنت که استغفر الله سلطنت کجا؟ بر حکومت، ابوبکر را که بر حکومت نشانند، این [چه] بوده؟ این باعث تثبیت و تأیید اسلام بوده است خب آقا جان می‌گفتی پیغمبر هم سفارش کرده! تو که این قدر رو داری که ماشاءالله می‌آیی در مقابل قضایای واقعی تاریخی و ضروریات، به این راحتی می‌آیی همه چیز را انکار می‌کنی! تو که دین نداری بدبخت، تو که دین نداری، تو که ولایت سرت نمی‌شود، تو که امامت سر [ت] نمی‌شود توی آخوند بعد از هشتاد سال! یک آخوند شیعه بعد از هشتاد سال درمی‌آید بگوید شورای

سقیفه به مصلحت اسلام بوده؟ خاک بر سرت

کند، بیشعور نفهم، هان؟ این چیست؟

چیزی که خود اهل تسنن فعلا از خجالت

دارند سرشان را پایین می اندازد، آن وقت ما داریم

این قضیه را می بریم بالا! نه سرتان را بیاورید بالا بالا،

سرتان را برای چه در مقابل شیعه انداختید پایین؟

شما وزنه ای هستید اصلا حق با شما است! معنایش

این است دیگر، شورای سقیفه به مصلحت اسلام

است یعنی حق با شما است دیگر! ۱۴۰۰ سال ما

وائمه ای که ما ادعا می کنیم، همه اشتباه کردند بیخود

کردند ابوبکر بر حق است! علی کیست بابا؟ یک

آدمی که زد و کشت و افراد رالت و پار کرد و این ها،

علی جز این چکار کرد؟ مگر نگفتند؟ آن آقای که

فوت کرد در همان اوایل انقلاب! مرحوم پدرمان

می گفت که یک شخصی از دوستان ایشان رفته بود

در منزلش و اصلا به سنی گری معروف بود به عقاید

سنی معروف بود عین عبارتی که گفت این بود این

علی در این مدت مگر چه کرد؟ غیر از این که زد یک

عده را کشت و قبایل را به جان هم انداخت؟ این

عین عبارتش بود التفات می کنید خب هر دم از این باغ بری می رسد علی کل حال.

مکتب امام صادق چه مکتبی است؟ مکتب

امام صادق مکتب وثوق است اگر وثوق نداری به من

امام صادق حرام است بلند شوی بیایی در درس من

شرکت کنی، این مکتب مکتب امام صادق است. باید

وثوق پیدا کنی اعتماد پیدا کنی آن گاه حکمی را که

من می گویم بپذیری و به عنوان حکم شرعی به آن

ترتیب اثر بدهی و الا حرام است. اگر تا وقتی که

وثوق پیدا نکردی به من جعفر بن محمد یا امام باقر

یا امام رضا ترتیب اثر ندادی خدا کاریت ندارد، خدا

از تو مؤاخذه نمی کند این مکتب مکتب صادقین و

مکتب ائمه است مکتب امیرالمؤمنین است مبنا در

مکتب است.

اگر به من علی وثوق نداری ولی بینک و بین

الله، این مسئله هست بینک و بین الله اگر وثوق

نداری ....، مغیره یک روز آمد پیش امیرالمؤمنین

علیه السلام، مغیری بن شعبه از آن حقه بازها و

شیاطین نمره یک و کذا بود، یک روز آمد پیش

امیرالمومنین گفت یا علی! چقدر خوب بود به جای  
این که با این معاویه درمی افتادی اول می گذاشتی یک  
چند صباحی به حکومت بود وقتی که آن پایه‌های  
حکومت سفت می شد همه‌ی مردم حتی آن‌هایی که  
در شام هستند از تو تبعیت می کردند بعد با یک  
انگشت برش می داشتی، تو هنوز نیامده سر کار،  
جنگ با معاویه راه انداختی خب آن هم مردم را بسیج  
کرد و پیراهن عثمان را به مردم نشان داد و گفت علی  
کشته و خلق الله [را] راه انداخت. بعد از جنگ  
صفین مغیره آمد، امیرالمومنین ب [ه] او تذکر دادند  
ب [ا] او صحبت کردند گفتند که من نمی توانم یک  
لحظه بینم یک عنصری که برخلاف دارد حرکت  
می کند این بر مصدر کار است، از علی این  
بر نمی آید. مردم می خواهند



قبول کنند می خواهند نکنند، من نیامدم در این جا  
که پایه‌های حکومت خودم را بر اساس مصلحت  
اندیشی‌های دنیوی تثبیت کنم من می‌گویم حق این  
است و برای مردم هم مطلب ثابت می‌شود هر کسی  
می‌خواهد می‌پذیرد هر کسی نمی‌خواهد نپذیرد، من  
نمی‌توانم یک روز بینم شخصی که در این موقعیت  
است باشد او را خلع می‌کنم مردم می‌خواهند او را  
بپذیرند می‌خواهند نپذیرند بلند شد رفت و فردا  
صبح آمد، گفت یا علی من دیروز راجع به حرف‌های  
تو فکر کردم دیشب تا صبح داشتم فکر می‌کردم  
دیدم حق با تو است، درست است. حضرت  
فرمودند دیروز برای خدا آمدی امروز برای شیطان  
آمدی، می‌خواهی امروز دل من را به دست بیاوری،  
خیال کردی نمی‌فهمم؟ دیروز آمدی از من انتقاد  
کردی ولی برای خدا بود، تو همانی، تو فرق نکردی  
من دارم می‌گویم تو فرق نکردی ولی وقتی دیدی  
علی یکی است نمی‌توانی در علی تأثیر بگذاری حالا  
آمدی دل علی را به دست بیاوری امروز برای شیطان  
آمدی، همین.

این مکتب امیرالؤمنین است امیرالمومنین این  
جور نیست که احسنت! بارک الله احسنت! رفتی  
دیشب فکر کردی و فهمیدی ما راست می‌گوییم، نه!  
امیرالمومنین همان جا مچش را می‌گیرد، خیال نکن  
نمی‌فهمم، سر کی را داری کلاه می‌گذاری؟ مغیره‌ی  
بیچاره! چرا به نفست نمی‌رسی؟ دیروز برای خدا  
بود برای رضای خدا آمدی نصیحت کنی با ما  
صبحت کردی به جای خود محفوظ ولی رفتی  
نتوانستی بپذیری، توی مغیره کله‌ات کله‌ی سیاست  
است کله کله‌ی شیطنت است این کله کله‌ی مکر  
است این کله با علی جور در نمی‌آید وقتی دیدی  
نمی‌توانی گفتی حالا برویم چکار کنیم؟ حالا دل  
امیرالمومنین را به دست بیاوریم بگوییم که حق با تو  
است در حالی که کور خواندی طرفت را شناختی!  
با کی داری حرف می‌زنی؟ نه بلند شو برو، همیشه  
مثل دیروزت که قصد قربت داشتی با قصد قربت بیا  
پیش ما، انتقاد بکن با قصد قربت قبولت دارم، این جا  
جای تملق نیست این جا جای تعریف و خدعه و  
فریب نیست.

این جا جای صفای نفس است آن صفای نفس  
به هر صورتی که می خواهد جلوه کند به صورت  
انتقاد، چه عیب دارد؟ چه عیب دارد بیایند از انسان  
انتقاد کنند؟ چه اشکال دارد؟ مگر همه باید تعریف  
کنند؟ به صورت تعریف ولی تعریف درست نه از  
روی کلک! حالا برویم خدمت فلانی یک خورده  
تعریفش را بکنیم دلش را به دست بیاوریم، هان؟  
می شود چه؟ کلک، این می شود تعریف دروغ این  
می شود حقه بازی این می شود مکر این می شود  
فریب که همه جا هست، الحمدلله چیزی که کم  
نیست این است. امیرالمومنین می گوید وقتی که  
این جا می آیی با دل پاک بیا به من هم انتقاد داری  
داشته باش

انتقاد داری بلند شو بیا انتقادات را بگو. امام  
صادق می فرماید وقتی که می آیی این جا به قصد فهم  
بیا نه به قصد این که من فرزند پیغمبر هستم و یک  
عده از شیعیان دور و بر من هستند و وقتی که  
می نشینم در مجلس سیصد نفر چهارصد نفر شاگرد  
می نشینند محمد بن مسلم ها می نشینند محمد بن ابی  
عمیرها می نشینند ابان ها می نشینند ابی بصیرها  
می نشینند، به این ها نگاه نکن با یقین بیا که این کسی  
که الان دارد صحبت می کند کلام او وحی است  
همان طوری که جدش به او وحی می شده، با این  
وثاقت و با این اعتماد باید بیایی، اگر بخواهی دلت  
را پاک کنی من امام صادق هم خیال نکن این جا آرام  
می نشینم و فقط به تو نگاه می کنم متوجه هستید رفقا  
چه می خواهم بگویم چرا؟ مسئله مسئله ولایت  
است مسئله مسئله کلک و خیمه شب بازی نیست  
امام صادق دارد حرف می زند نه بنده و امثال بنده،  
امام دارد صحبت می کند.

امام حسن عسکری علیه السلام در زمان  
خلیفه عباسی در سامرا بودند امام حسن عسکری

اکثر عمرشان را در سامرا گذراندند. آمدند دعوت کردند، در یک روزی آمدند حرکت کنند همراه با آن خلیفه‌ی عباسی، یک نفر در دلش شک بود، شک بود، گفت این امامی که می‌گویند، امام شیعیان از دل‌ها خبر می‌دهد، من در دلم شک دارم که آیا این فرد امام هست یا نیست؟ یک نیتی می‌کنم، نیت چه بود؟ آن عرق جنب از حرام آیا نجس کننده هست یا نیست؟ یعنی اگر کسی محتمل شد و جنب شد از حرام، آن لباسی که می‌پوشد و آن لباس تر می‌شود به واسطه‌ی آن عرق، آیا آن لباس نجس هست یا نیست؟ البته خب فرق است بین این که انسان ممکن است چیزی نجس نباشد ولیکن نماز با آن اشکال نداشته باشد، داریم حیوان غیر حلال گوشت و این‌ها، اجزای حیوان [غیر] حلال گوشت، حالا گرچه تزکیه هم شده باشند ولیکن خب صلاهی در آن‌ها جایز است. بین نجاست و [اون مطلب] فرق است. این یک مسئله‌ای است که بین فقها هم اختلاف است ولی خب مستندش این است. من این نیت را می‌کنم و بعد از این شخص می‌پرسم آن چه

من در نیتم هست پاسخش چیست؟ امام است دیگر؟ شیعیان می‌گویند این امام است دیگر، باید بگوید دیگر. خب بین خود و خدا راست می‌گوید صدق دارد دروغ نمی‌خواهد بگوید، خودش را نمی‌خواهد گول بزند، می‌خواهد بگوید این امامی که شیعیان می‌گویند این خصوصیت را دارد من چه راهی برای اثبات این قضیه دارم؟ به این راه، همه‌ی ما هم الان تأیید می‌کنیم می‌گوییم راه خوبی انتخاب کرده.

امام حسن علیه السلام رفتند همراه خلیفه عباسی، در موقع مراجعت که آمدند یک مرتبه این شخص دید امام علیه السلام از وسط آن جمعیت دارد منحرف می‌شود به سمت کنار، این کنار ایستاده

بود، آمد آمد همین که اسب حضرت کنار رسید  
حضرت ایستادند گفتند عرق جنب از حرام نجس  
کننده نیست، رد شدند رفتند. قبل از این که حالا  
بپرسد، خب چی شد؟ تمام شد بین خود و بین خدا،  
این شخص برایش چیست؟ حجت تمام شد. وثاقت  
به خرج داد دنبال وثاقت گشت دنبال اعتماد گشت  
دنبال اعتماد انسان بگردد، مگر امام زمان بیکار  
است؟ نه کار امام زمان همین است، بیچاره‌ای که تو  
امام زمانت را در غیبت می‌دانی و کاری را از دست  
او برآورده شده نمی‌دانی، تو خودت در غیبت هستی  
و خودت در بدبختی هستی و خودت در فلاکت و  
در دام عنکبوتی جهل، خود را محبوس نمودی و این  
حرمان و فقدان را به امامت متوجه می‌کنی، نه! به  
خودت دارد برمی‌گردد. امام مگر بیکار است؟ پس  
امام زمان برای چه الان هست؟ فقط همین بلد است  
راه برود در کوه‌ها و فلان و این چیزها! پس امام زمان  
کارش چیست؟ این‌هایی که می‌گویند امام زمان در  
غیبت است کدام غیبت؟ ما در غیبتیم او که در غیبت  
نیست. ما از او در پنهانیم او هم از ما در پنهان است؟

ما نمی‌بینیم ما به مقتضای ضعف وجودی خود از  
رؤیت امام محروم هستیم او هم از دیدن ما محروم  
است؟ او که مثل ما شد آن هم که عین ما شد تفاوتی  
نکرد. چطور شد؟ چطور شد یک نفر برای شناخت  
امام عسکری چون در دلش صاف بود امام حسن  
عسکری آمد اسبش را از کنار برد و جوابش داد ولی  
امام زمان مگر پسر همان پدر نیست؟ مگر این هم  
مثل او امام نیست؟ جواب ما را در روز قیامت این  
امام زمان چه می‌دهد؟

ما می‌گوییم یابن رسول الله همان طوری که  
مانند پدرت آمد یک نفر رفع جهل کند از خودش  
رفع نقص کند از خودش، امام را بشناسد، حالا  
ترتیب اثر می‌دهد یا نه یک مطلب دیگر هست، نه  
فعلا در وهله‌ی اول، فعلا در همان وهله‌ی اول که  
مرحله شناخت امام هست، چه فرقی بین شما و بین  
پدرت است؟ بین شما و امام هادی است؟ [خدمت]  
رفقا عرض کردم آن روایت معروف امام هادی علیه  
السلام را به آن شخص، [که] فرمود حالا دیدی  
خداوند چطوری این زمین‌ها را مقبره برای افراد قرار



می‌دهد؟ گفتم برای رفقا جریانش را، بین شما و بین جدت امام هادی چه فرقی است؟ همین الان ما داریم از امام زمان سوال می‌کنیم، در نیت همه‌ی ما همین است، در نیت شما غیر از این است؟ بین شما و بین پدرت چه فرقی است؟ الا این که پدرت در میان مردم [بود] تازه در میان مردم هم نبود، حبسش کرده بود، خلیفه‌ی عباسی امام عسکری را حبس کرده بود محصور کرده بود حضرت ارتباط نداشتند با افراد دیگر، غیبت داشتند، گاهی می‌آمد یک کسی می‌دید.

بین شما و بین جدّت چه فرقی است؟ بین شما و بین امام جواد چه فرقی است؟ بین شما و بین امام رضا چه فرقی است؟ که این‌ها افرادی را که می‌دیدند در دل صفایی دارند بین خود و بین خدا ربطی ایجاد کردند بین خود و بین شما ربط ایجاد کردند، آن واسطه‌ی



برای اتصال ربط و روشن شدن، مگر غیر از شما کسی دیگر هم هست؟ امام زمان اگر هست بیا برای ما بگو، بگو دیگر، نه! من نیستم یک کسی غیر از من است او حجت خدا است! خب کسی نیست فقط امام، امام زمان است امام زمان می ایستد نگاه می کند به این نیت ما و جواب نمی دهد؟ این امام زمان نیست. اگر نکند امام زمان نیست. پس ما در نیتمان خیلی مسئله هست، ما در نیاتمان مثل آن شخص نیامدیم و پیگیری کنیم. هزار راه دارد هزارها مسیر دارد امام علیه السلام.

خدایا راه حق را به ما بشناسان من می خواهم وثوق پیدا کنم به مسیر، یکدفعه امام زمان علیه السلام یک مسیری را قرار می دهد، آدم دور می زند از آن طرف از آن طرف، صاف می آید آن جا، صاف می آید همان جایی که باید بیاید و این قضیه دست نه بنده است نه غیر من است، نه! یک جریان تکوین و سازمان نظام خلقت و نظام تربیت است که هر دوی این ها، هم خلقتش و هم شرعش و تربیتش و امرش به دست صاحب ولایت امام علیه السلام است. بقیه

چکاره هستند این وسط؟ چه نخود وسط آشی هستند؟ کی هستند؟ چکاره هستند؟ چکاره هستند؟

یک شخصی می‌گفت که من وقتی شرح حالش را برای من توضیح داد چندی پیش حالا بالاجمال عرض می‌کنم، توضیح زیادی نمی‌دهم. من کجا رفتم من کجا رفتم فلان جا، ایران هم نبود در ممالک دیگر بود. همین جور، آن جا آن جا همیشه در دلم یک مسئله بود که به دنبال یک قضیه بگردم، به دنبال یک حقی بگردم به دنبال یک واقعه بگردم، از قضا به ما گفتند که در فلان جا فرض کنید که یک شخصی هست دارای یک همچنین خصوصیتی است البته خارج ایران در آن جا، خانمی بود بسیار شخص وارسته و شخص مؤدب و تحصیل کرده تحصیلات عالی و خیلی بااخلاق و رفتار، بسیار بسیار....، من رفتم بعد از مدت‌ها آن شخص را پیدا کردم حالا یک شخصی است که نه دین دارد ولی در یک حال و احوالی هست نظیر یکی از همین مرتاض‌ها، این راهی را که رفتم به شوهرم نگفته بودم می‌خواهم بروم و بدون اجازه بود این را داشته

باشید می‌گفت وقتی که رفتم تا پیش او رفتم گفتم  
بدون اجازه‌ی شوهرت برای چه بلند شدی آمدی  
این‌جا؟ برو اول از شوهرت اجازه بگیر تا بعد من  
بتوانم به تو چیزی بگویم. یک شخصی که نه  
مسلمان است، ببینید، می‌بینید مسئله را؟ نه مسلمان  
است و نه به این مسائل تشیع اعتقاد دارد ولیکن به  
واسطه‌ی مجاهدت‌ها مراقبت‌ها ریاضات و فلان، در  
همان راه در همان مسیر خودش یک مسائلی برایش  
منکشف شده، در همان حد.

این قضیه‌ی اطاعت زن از شوهر و حرف  
شنوی و اجازه‌ی از شوهر در ناموس عالم تکوین  
وجود دارد او می‌فهمد. ببینید او فهمیده، حالا یکی  
از امثال بنده بلند می‌شود می‌گوید چه؟ برای رفتن

به مسجد و حسینیه اجازه‌ی از شوهر لازم نیست بلکه اگر هم نهی کرد می‌تواند زن برود! شیعه! شاگرد امام صادق! مدعی کذا و کذا و کذا و کذا! او نه مسلمان است و نه شیعه بلکه فقط یک مقداری حالا خدا چشمش را باز کرده، یک مقداری به او توجه داده، نسبت به چیزها. می‌گوید اول باید بروی از شوهرت اجازه بگیری بعد بیایی این‌جا، بعد بیایی پیش من. چون این اهل صدق هست خدا دستش را می‌گیرد می‌آید می‌آید یکدفعه می‌بیند رفت در یک جا، می‌گوید یکدفعه نگاه کردم دیدم کتاب‌های مرحوم آقا است، تا حالا ندیده بود. می‌گفت شب کتاب را باز کردم شروع کردم به خواندن، این چیست؟ این چه حرف‌هایی است؟ این چه مطالبی است؟ ما تا به حال خبر نداشتیم، همان یک کتابش کارش را ساخت، تمام شد. این کارها را که دارد می‌کند؟ حالا از شما سوال می‌کنم، کی دارد می‌کند؟ این جریان را کی به وجود می‌آورد؟ امام دارد این حرکت را به وجود می‌آورد او دارد این مسیر را تعیین می‌کند، در این چون صدق می‌بیند می‌گوید

خب حالا که [تو] صدق [داری] به جای این که فلان شخص تو را به فلان جا ببرد من سر راه تو، او را قرار می‌دهم که او تو را به فلان اتاق ببرد و تو در آن اتاق بنشینی و یک مرتبه چشمت به قفسه بیافتد و کتاب را باز کنی و آن کتاب حسابت را برسد.

کی این کارها را کرده؟ ما خیال می‌کنیم همین طور امام زمان! یک ولایتی شنیدیم یک امامی شنیدیم یک صاحب نفسی شنیدیم صاحب نفس قدسی، ولیکن در همین حد و از چیزی خبر نداریم، نه جانم! این طور نیست مهم این است که انسان اعتماد و وثوق داشته باشد.

خب من نگاه کردم دیدم که این فقرات ظاهرا خوانده شده، من می‌خواستم بروم سر فقره‌ی بعد، اصلا به طور کلی نمی‌دانم چطور شد برگشت، شاید این هم جزو همان‌ها است خودمان هم خبر نداریم. راستش من وقتی می‌آیم در این جلسه، خودم نمی‌دانم چه می‌خواهم بگویم؟ از اول می‌چ خودمان را برای رفقا باز کنیم تا این که هرچه گفتیم نگویند فلانی این طور کردی آن طور کردی، نه! خودش

می‌بخشند، خب هرچه پیش آید خیر است دیگر و انسان باید با وثاقت باشد اعتماد باید داشته باشد نسبت به راه اعتماد داشته باشد بزرگان از ما این را خواستند پیغمبر و خدا این را خواسته، دین از ما این را خواسته منطق و عقل از ما این را خواسته، سایر مسائل در حول و حوش احساسات و توهمات و تخیلات است در این حال و هوا دور می‌زند و لکن در مکتب اهل بیت می‌گویند بیا دنبال یقین دنبال اعتماد دنبال وثوق وقتی که وثوق پیدا کردی کارت تمام است آن مهم است وقتی وثوق پیدا کردی دیگر کسی نمی‌تواند گولت بزند دیگر کسی نمی‌تواند فریب بدهد دیگر با یک حرف این طرف آن طرف نمی‌شوی قلبت به تلاطم نمی‌افتد به اضطراب نمی‌افتد.





و اشکال ندارد انسان بلند شود برای تحقیق خودش، روزها را صرف کند روزها را صرف کند ماهها را صرف کند سالها را صرف کند در تحقیق ولی در تحقیق ها! نه این که حالا ببینیم چه می شود؟ حالا برویم این جا یک سال برویم ببینیم چه می شود؟ نه برای تحقیق برود، صرف کند یک سال هم باشد باشد اگر در آن یک سال، مرگ او را دریافت در راه مرده است در مسیر فوت کرده مسیرش مسیر درست است کسی که در راه .....، موت و حیات که به دست انسان نیست ولی تحقیق که به دست انسان است به دنبال مطلب رفتن که به دست انسان است آن چه را که در اختیار ما گذاشتند حالا گذاشتند در اختیار ما این طور می گویم آن چه را که در اختیار ما گذاشتند ما مکلف به آن هستیم و به آن چه که در اختیار نگذاشتند تکلیف نداریم، به موت و حیات ما تکلیف نداریم زیرا در اختیار ما نیست ولی می گویند آن یک روزت را که در اختیارت گذاشته شده، آن یک روزت را، در فکر و مرام خودت به چه نحو گذراندی؟ به چه قسم گذراندی؟

لذا انسان می بیند مشاهده می کند، بیست سال  
با پیغمبر است با یک رفتن پیغمبر همه چیز هم از  
بین می رود این هایی که آمدند دنبال آن ابوبکر، چه  
کسانی بودند؟ خیلی عجیب است ها! خیلی عجیب  
است! وقتی که پیغمبر از دار دنیا رحلت فرمود،  
حرکت کردند حمله حمله! همان سقیفه ای که به  
صلاح اسلام تمام شد ها! همان که به مصلحت  
اسلام بود و برای جلوگیری از فتنه یهود درست شد  
و قطعاً مورد رضای رسول خدا بود حالا پیغمبر  
یادش رفت که بگوید سقیفه! اشتباه کرد! یادش رفت  
بگوید سقیفه بعد از من درست کنید تمام آن  
جریانات غدیر بیخود بوده، نباید این کار را می کرد!  
آن سقیفه! حمله به سوی ....! در خبر من دیدم در  
تاریخ دیدم، یادم نیست ولیکن این را دیدم، که برای  
رفتن به سوی سقیفه چند بار عمر و ابوبکر زمین  
خوردند کله ملق شدند من دیدم با این دو چشم  
خودم این مسئله را در تاریخ، حالا رفقا بروند پیدا  
کنند در کجا بوده می خواستند یهودی ها نیابند سر  
کار، به نظر این حضرت آقا! چند مرتبه این ها زمین

خوردند یا این‌ها زمین نخوردند جبرئیل زد پس کله‌ی آن‌ها، این‌ها را زد زمین، این حرف بوده، بالاخره چیزی بوده این‌ها این طوری بودند و بعد رفتند آن جریان سقیفه ..... حالا این‌هایی که رفتند آن سقیفه را راه انداختند این‌ها از کره ماه که نیامده بودند همین‌هایی بودند که در مدینه بودند همین‌هایی بودند که هر روز پشت سر پیامبر بهترین خلایق از بدو خلقت و تجلی پروردگار الی مالا نهاییه له کی بود؟ پیغمبر بود پشت سر این [پیغمبر] نماز خواندند ولی پشت سر این [پیغمبر] خواندن هم فایده ندارد! فایده داشت؟ نه! نداشت دیگر، چقدر وثوق داری؟ به همان مقداری که به این وثوق داری از این نماز پشت سر پیغمبر نصیب داری نه بیشتر، اگر پیغمبر که هیچی!



می‌گوییم خدا! اگر خدا هم می‌آمد به جای پیغمبر در محراب نماز می‌خواند فایده نداشت! چرا؟ چون نماز که فقط حرکت دست و زبان و سر و اشاره نیست، نماز عبارت است از میزان اتصال قلب و باطن با مبدأ هستی، آن اتصال چقدر بوده؟ آن یقین چقدر بوده؟ آن شعور و ادراک چقدر بوده؟ هان؟ نماز عبارت از آن است. پس تو پشت سر پیغمبر نماز می‌خوانی، پیغمبری که شق القمر می‌کند، عجب رسول خدایی است بین شق القمر کرده، چکار کرده، خورشید را برگردانده، من دیدم خورشید را برگرداند پس خیلی آدم عجیبی است پس برویم پشت سر او نماز بخوانیم.

ولی همین رسول خدا بیاید یکدفعه یک کاری انجام بدهد که آن کار، از نظر قوای فکری تو در یک سطح متفاوتی قرار دارد، تمام است. همه چیز به هم می‌خورد همه چیز به هم می‌ریزد فقط عظمت در دیدگاه ما آمده نه بیشتر و این عظمت باعث عمق در فکر و بصیرت ما نشده. این عظمت آمده است یک هاله‌ای از شخصیت در ذهن به وجود

آورده است که در محدوده‌ی فکر و ذهن ما این هاله تجلی دارد در حالی که از آن محدوده‌ی ذهنی تا رسیدن به حقیقت او، از زمین تا کهکشان فاصله است آن‌هایی که به مسائل واردند متوجه عرائض بنده می‌شوند.

آن جایی که من نوشتم که مرحوم آقا می‌فرمودند که اگر استاد من بگوید که این ظرف [را که] نجس است بخور، من می‌خورم، این خیلی کلام کلام سختی است، این حرف را اگر همین طوری آدم بخواهد به ظاهرش معنا کند [و] این حرف را ارائه بدهد، ای آقا! نجس! فلان! خلاف شرع! خلاف چیز! از این حرف‌ها! مگر می‌شود؟ ولی باید توجه داشت که این حرف را کی می‌زند؟ یک مجتهدی می‌زند که از مراجع وقت اعلم بوده. در این حرف هم کسی شکی ندارد، او دارد یک همچین حرفی می‌زند. من در بعضی از این نوشته‌ها دیدم راجع به این که مرحوم آقا می‌فرمودند من وقتی نظر می‌کردم به مرحوم آقای انصاری، به دیدگاه یک پیغمبر نظر می‌کردم آن وقت مسخره می‌کردند در نوشته‌ها

ایشان! بله پیغمبر این آقا هم باید یک همچین کسی باشد که فلان باشد و از این مزخرفات! خب بنده خدا، تو که داری این حرف‌ها را می‌زنی یک بیستم این آقای طهرانی هم سواد نداری، چه می‌فهمی تو از این مسئله؟ تو هر را از بر تشخیص نمی‌دهی آن وقت داری ایراد می‌گیری بر این که آن آقا که دارد این حرف را می‌زند به هر دوغ فروش و کلاشی که نمی‌گوید پیغمبر، به هر عمامه به سری که نمی‌گوید پیغمبر، به هر کسی که دو قران سواد دارد که نمی‌گوید پیغمبر، به کی می‌گوید؟ او در دیدگاه خودش به یک وثوقی رسیده است که قلب او را با قلب رسول خدا در اتصال می‌بیند می‌گوید این دارد از آن جا می‌گیرد و می‌دهد، خب چه او را دیدی چه پیغمبر را دیدی، خب دو دو تا چهارتا، به این راحتی، این که





دیگر کاری ندارد این که دیگر داد و بیداد و کتاب چاپ کردن و کاغذ حرام کردن ندارد! تو او را در این حد نمی بینی خوب نبین چرا داری به آقای طهرانی ایراد می گیری؟ چرا به علامه ی طهرانی داری ایراد می گیری؟ تو هم بلند شو بیا، هوایت را کنار بگذار نفست را کنار بگذار از چاپ و فلان و دکان و دستگاه یک خورده دست بردار، آن وقت می فهمی! نه ما می خواهیم این ها را داشته باشیم آن را هم داشته باشیم هیئات هیئات که به یک سر سوزنی از آن چه که بر قلب او گذشته است بر قلب تو بگذرد و بعد هم با همین نیت از دنیا برو و در زیر دو متر خاک تو را دفن کنند و تازه باید منتظر گرزهایی که زلزله می آیدها گرزهایی که در انتظار پاسخ و جواب هایی که از ناحیه ی سرکار می رسند، حالا باش. چون نکیر و منکر نیات را می خوانند نکیر و منکر از دلت خبر می دهند.

علی بن ابی حمزه آمد ولایت امام رضا علیه

السلام را انکار کرد! برای چه انکار کرد؟ گفت

موسی بن جعفر نمرده غایب شده رفته چند سال

دیگر برمی‌گردد لعنة الله عليه، واقعا لعنة الله عليه!  
وکیل موسی بن جعفر بود، وکیل موسی بن جعفر  
آمد ولایت امام رضا را انکار کرده! برای چه؟ برای  
این که آن پول‌هایی که پیش او است و کنیزهایی که  
گیر آورده، به دست بیاورد و دنیایش را فعلا  
بگذراند! حضرت فرمودند آن پول‌هایی که از پدرم  
پیش تو است بلند شو بفرست بیاید این جا، مگر مال  
تو است؟ از کیسه‌ی بابایت آوردی؟ خاله‌ات به تو  
داده؟ بیاور این جا. این به خاطر این که آن‌ها را بکشد  
بالا، اصل ولایت را انکار کرد! کی گفته اصلا تو امام  
هستی؟ به همین راحتی به همین راحتی! کی گفته  
اصلا تو امامی؟ بعد هم چی؟ برای این که .....! خب  
آدم‌ها را باید یک جوری گول زد دیگر، باید یک  
جوری مردم را فریفت باید یک جوری مردم را اغوا  
کرد، دستگاه چاپ‌خانه‌ی کلک و دروغ شروع کرد  
به کار افتادن، خدا هم گفت خیلی خب، همین امام  
رضا، همین امام رضا گفت حالا ما هم کمکت  
می‌کنیم، تو می‌آیی با ما مقابله می‌کنی ما هم جنود  
شیطان را می‌فرستیم به کمک تو، شروع کن به چاپ

کردن.

این آقا که تا الان داشت روایات ائمه را بیان می کرد شروع کرد از خودش دیگر روایت بیان کردن لذا داریم که روایات ابی حمزه در آن زمانی که در تحت نظر بود محل اشکال نیست می شود عمل کرد ولی بعد از این که انکار کرد روایت های بعدی قابل اعتماد نیست. امام رضا گفت که خیلی خوب، ما را نشناختی؟ باشد ما هم حالا جنود شیطان را می فرستیم کمکت می کنند، هی برای تو روایت جعل می کنند! سمره بن جندب برای معاویه هشتاد هزار روایت جعل کرد، من نمی دانم این دروغ است راست است؟ آخر آدم هر یک دقیقه هم بنشیند..... مگر این کپی زده، همین طور مثلا فرض کنید که یک دفعه.....، شاید هشت هزار بوده شاید اشتباه کردند، آخر هشتاد هزار نمی شود هشت هزار بوده؟ چهار

هزارش را بنده خودم دیدم، یک جا دیدم هشتاد هزار، در الغدیر بود خیلی برای من عجیب بود! آخر این اگر عمر نوح هم کرده باشد هشتاد هزار...؟ چقدر آدم باید بنشیند، نه بخورد نه بخوابد نه مسائل دیگر بعد هم فقط همین روایت جعل کند؟ آخر باید این روایت جعل کردن یک فایده‌ای داشته باشد، نمی‌شود که...! ولی چهار هزارش را دیدم. خب رو کرد به معاویه گفت که معاویه! من چند هزار روایت جعل کردم تا تو این جا بالای منبر نشستی، به من این قدر می‌دهی؟ یک روز با معاویه صحبت می‌کرد. گفت تو همین طوری که بالای منبر رفتی، امثال من بدبخت این را من دارم می‌گویم امثال من و ابوهریره تو را روی منبر نشانند این‌ها را که جعل کرده؟ ما، ما که در زمان پیغمبر بودیم، ما که مردم به ما اعتماد دارند ما که مردم حرف ما را می‌شنوند ما تو را بالای منبر نشانندیم آن جا قرارت دادیم.

علی بن ابی حمزه چه بود؟ وکیل موسی بن جعفر کم نیست، وکیل دیگر! وکیل، وکیل آقا، وکیل موسی بن جعفر کم نیست دیگر، این پول‌ها جمع

شده، حالا امام رضا می گویند پول های پدر من را بفرست بیاید، می گوید نه! کی گفته اصلا تو امامی؟ پدر شما از دنیا نرفته بلکه غیبت کرده و چند ماه دیگر می آید، گفت خود من هم از او شنیدم و این فلان است و شروع کرد چاپخانه درآوردن و مردم هم بعضی از این ها دیدند که ....، آنهایی هم که به درد این مسائل می خورند دورش هم جمع شدند، امام رضا گفت خیلی خب حالا حسابت را می رسم، گذشت.

یک روز یکی از رفقای علی بن ابی حمزه رفت در مدینه پیش امام رضا علیه السلام، حضرت او را دعوت کردند شب در منزل بود، گفتند رفیقت چطور است؟ گفت امروز آمدم حالش خوب بود حضرت فرمودند او امروز از دنیا رفته است، علی بن ابی حمزه، و او را دفن کردند وقتی که وارد شد آن دو تا ملک آمدند سراغش، گفتند خدایت کیست؟ گفت خدای من الله است، پیغمبرت کیست؟ گفت پیغمبر گفتند ائمه؟ شروع کرد به گفتن، گفت همه را تا رسید به من، وقتی رسید به من، نیست باطن امام

رضا را رد کرده، نمی‌تواند به آن‌ها بگوید علی بن موسی الرضا، باطن چیست؟ رد کرده دیگر، گفتند امام بعد از موسی بن جعفر کیست؟ حضرت فرمودند زبانش لال شد و نتوانست جواب بگوید، باز گفتند امام کیست؟ نتوانست! در این موقع گری را برداشتند و چنان بر سر او زدند که از لرزه‌ی آن گرز شرق و غرب عالم به لرزه درآمد. آن وقت این را که می‌فهمد؟ خیلی افراد می‌فهمند، گری را بر سر رفیقت زدند که از ضربت آن گرز شرق و غرب عالم به لرزه درآمد. با ولایت درافتادی؟ امام رضا درافتادی؟ دو روز مهلت به تو می‌دهند بعد این کار را می‌کنند. خب این‌هایی که بودند این‌ها چه کسانی بودند؟ این‌ها همین‌ها بودند، همین‌ها در زمان پیغمبر به همین مقدار، به همین مقدار که وثوق داری به همین مقدار به





تو اجر می دهند بالاتر دیگر خبری نیست.

خب ان شاء الله امیدواریم که خدای متعال ما را از زمره‌ی مُدرکین و شاعرین به این معانی قرار بدهد و حقایق این عبارات عالی المضمین که از زبان وحی برای ما بیان شده، خداوند ما را متحقق به این حقایق بکند راه ما را راه با اعتماد و با وثوقی قرار بدهد و در مسیر ولایت آنی از آنات ما را از صاحب مقام ولایت جدا نگرداند، ان شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد از فردا شب دیگر به عبارت بعدی ان شاء الله پردازیم، ان شاء الله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پارسال این مسئله به رفقا عرض شد ولیکن خب شاید بعضی‌ها متوجه نشده باشند و این حرف‌ها. در این جلسات مسئله‌ی مهم در وهله‌ی اول خب قرائت قرآن و استفاده از انوار نورانی و برکات قرآن است و استفاده‌ی از دعای افتتاح، آن‌ها اصل است و چند مرتبه خدمت رفقا من عرض کردم که مسئله فقط همان است، آن چیزی است که انسان نفس آن مطالب را می‌شنود و درک می‌کند که دعای

افتتاح همین طور است، منتهی خب از باب این که  
یک مجلس انسی باشد و چند کلمه‌ای هم با رفقا  
خوش و بشی داشته باشیم و یک انسی داشته باشیم  
ما هم یک چند کلمه‌ای راجع به این دعای ابو حمزه  
خب خدمت رفقا مسائلی عرض می‌کنیم ولی  
مسئله‌ی مهم آن‌هاست. و باید مطالب را انسان درک  
بکند بشنود و روی آن فکر کند و به همین جا دیگر  
مسئله فیصله پیدا می‌کند و تمام می‌شود.